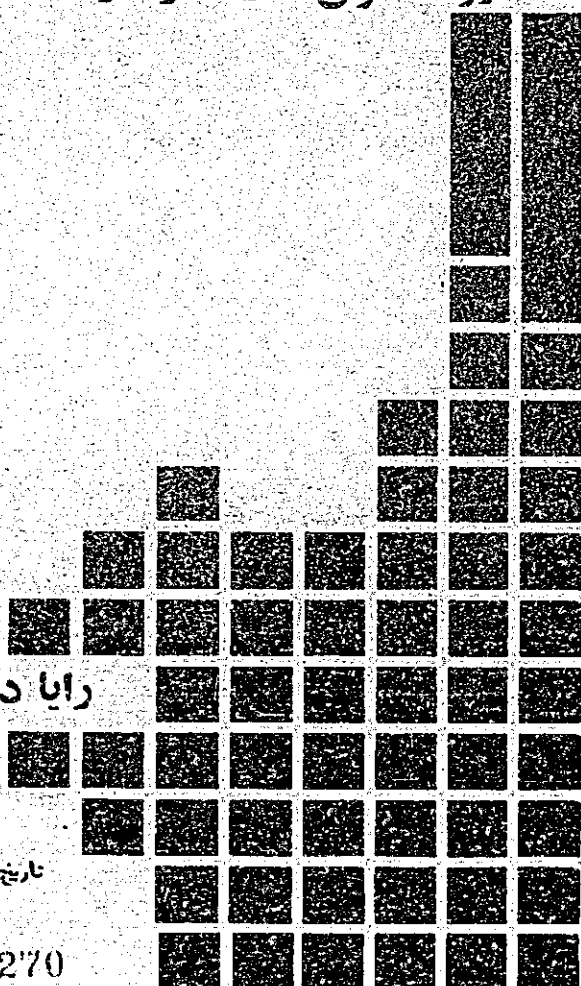


روشنفکران در عصر سرمایه‌داری دولتی

رایا دونایفسکایا

زوشن ۱۹۶۱
تاریخ ترجمه و انتشار به فارسی
آوریل ۱۹۸۲

82'70



روشنفکران در عصر سرمایه‌داری دولتی

مادریسر سرمایه‌داری دولتی ای زندگی میکنیم که در یک انتهم این روسیه در کمونیست نامیدن خویش با فشاری میکند و در انتهای دیگر آمریکا هنوز خود را بعنوان "تشکیلات آزاد" قلمداد می نماید. ولی نه تنها سرمایه‌داری تولیدشان، بلکه داور تفکر مدبرانه روشنفکران و دوطب سرمایه جهانی نیز از هم قابل تمیز دادن نیست. در دوزخ آنکه طرفداری از آمریکا را انتخاب می کند، دانیال بیل* ای است که از "پایان ایدئولوژی" بحث و نقطه پایان ادعای کلاسیک داشتن بر "آرمان پرولتاریایی" صحبت می نماید. در دوزخ آنکه تطهیر آن دیگر را انتخاب میکند، ایواک دو جرجی است که باستانی تقریبی منافع پرولتاریا و دولت روسیه را اعلام میکند.

در هر مورد، پژوهندگی نویسنده بدرون توانسته مخفی و مغول انی در تحمل
عساکتی ای بین آن ضدین، 7 یعنی / مارکسیسم و کمونیسم، مکتبه میشود،
اگرچه مارکسیسم یک تئوری رهایی از سرمایه‌داری است در حالیکه کمونیسم،
پروتیک بودگی سرمایه‌داری دولتی می باشد. در حالیکه منشا "دورز تفکر مدبرانه
به فروریزی جهانی ۱۹۲۹ که پایان عقلا نیت روابط تولید سرمایه‌داری را
نشان داد بر میگردد، تنها باعتر انی است که دورز تفکر مدبرانه به پدید
فراگیری که اکنون هست بدل شد.

* "free enterprise."

* Laue

* Daniel Bell

* Isaac Deutscher

هربرت مارکوزه فیلسوف مکتب مارکسیست را درنتاب بگیریید . او در سالهای ۱۹۱۰ اثر عینی - شعور و انقلاب - را بوجود آورد که تدابیر درتحلیل مارکس جوان و روشید بوقرار نموده که به ورا اقتصادیات تولید رفته به روابط انسانی رسید . ولی درسالهای ۱۹۵۰ به نظریه* موهوم بقراری "تسد اوم" بین مارکسیسم و استالینیزم رانده شد .

"مارکسیسم شوروی" * هربرت مارکوزه

پرفسور مارکوزه دستیابی به این شاعرکار را با همان عنوان کتابش آغاز میکند . درحالیکه "شوروی" نشانه شعراهای کارگران و دهقانانی است که انقلاب روسیه را تحصیل کردند ، و حال جزئی از آن باقی نمانده ، استفاده کند به نویسنده اجازه میدهد که استالین را با همان ردایی بیوشاند که لنین را . در همین حال استفاده بی بندوبار از واژه مارکسیسم برای تمام دوره مابعد مارکسیستی ، برای پرفسور مارکوزه این امکان را بوجود می آورد که با سرفصل تاریخی ، دودوزمبازی کند .

خود را مجبور به بررسی آن کتاب احساس می کنیم به صورتیکه چاپ جدید جلد کافدی آنهم بتازگی منتشر شده که بدیهی است خوانندگان وسیعی را هدف دارد . این چاپ جدید بدون هیچ توضیحی مقدمه اولیه ای را که حذف وی را بعنوان یک "نقد ذاتی" * توصیف میکرد حذف کرده . این / مقدمه مظهر ارمیدارد که "از اینرو به خاطر روشن کردن کارکرد بالفعل مارکسیسم در جامعه شوروی و مستحکمی تاریخی آن ، نقد ابزار ادراکی * محمول * خود یعنی مارکسیسم را بکار می گیرد" . (ص ۱)

سهریما اطمینان داده میشود که "نقد ذاتی" نه تنها سرتخ علسلس کمبودهای تئوریک ، بلکه همچنین "روند عا و کرایشات عینی ای که درنتاب مسیح درکارند و تلائیت ماعوی را میسازند . . ." (ص ۱) را با میدهد . حداقل

* notion * "immanent critique." * conceptual

* چاپ ۱۹۶۱ * Under Bonn * Centre for Social Studies * چاپ ۱۹۵۱ * انتشارات دانشگاه کامیونیتیوریا * چاپ ۱۹۲۵ / ۱ * در این بررسی ، مراجعات به چاپ اول است .

اینها مبروحات پرفسور مارکوزه هستند .
حجج بایاتی بر کیفیات - ادوین آن ابزاره - نقد ذاتی - نیست ه - زهرا
آنچه در صورت سنجیده شدن از خاره سیستم غیر عقلانی است و از دورین
عقلانی می باشد . (ص ۸۶) این نویسنده نمیتواند تضمین کند که غیر
عقلانی در جایی بخیر از دیوانه خانه میتواند عقلانی جلوه کند و اما پرفسور
مارکوزه نه تنها آن تناها را بلکه در آن ، یعنی خصوصیات غیر عقلانی بخشیدن
به عقلانی و راجع عهد در آن میشود .

"عقلانیت جدید"

اگرچه پرفسور مارکوزه از آن میکند که " نه برخاستن عوشتان شوروی
 بعنوان یک گروه حاکم جدید و نه ترکیب و اختیارات آن گروه واقعیتی نیست که
 مورد مشاجره طولانی باشند . . . (ص ۱۰۷) ، مع الوصف او جامعه توتالیتر
 سرمایه داری دولتی روسیه را بعنوان "عقلانیت جدید" لقب می زند .
 خواننده می باید علاقه انرا در برانگیخته شدن مهار کرده و نویسندگرا
 تنها توسط آنچه او بعنوان "حقیقت" جزیره میدمد مورد تفاوت قرار دهد .
 ۱- برداشت مارکس از ماهیت انقلابی پرولتاریا در نقطه گذار از سرمایه داری به
 سوسیالیسم یعنی انقلاب اکثر ، تصور "نقش برآب" شده است . از طرف دیگر
 آئین مذهبی ساختن مارکسیسم شوروی از آن عقیده بعنوان حجج چیز کمتر از
 ابزار برای نجات حقیقت " (ص ۸۸) مورد تفاوت واقع میشود .
 نتیجه بازی با لغات مستند توصیف عقلانی میشود " آن (مارکسیسم شو-
 روی) نه آگاهی کاذب بلکه در عرض آگاهی کذاب است ، کذابیتی که در دستر
 "حقیقت والائتری که توسط منابع عینی ، تاریخی نمایندگی میشود تصحیح شده"
 است " (ص ۱۱) والبتنه وقتی تمام چیزهای دیگر شکست بخورد ، روشنفکر
 همیشه میتواند " جمعیت عقب افتاده " را ماهر بداند " شکل جدید تئوری
 مارکسیستی با عامل جدید تاریخی آن - یک جمعیت عقب افتاده ای که میاید
 آنچه " واقعا " هست بشود ، یک نیروی انقلابی که جهان را تغییر میدمد -
 مطابق میکند " . (ص ۸۹)

۲- معنی لنین در مواجهه با پدید آمدن مارکسیستی امپریالیسم توسط "تعمین مجدد" * سرمایه‌داری و تلاشش در "کشیدن دهقانان بدون حلقه تئوری و استراتژی مارکسیستی"، از "خودداری از کشیدن نتایج تئوریک از شرایط نوین" در عذاب ادعایی بد سر میبرد. پرفسور مارکوزه نتیجه‌گیری میکند که این "وجه مشخصه کل انکشاف لنینیسم بوده و یکی از دلایل عمده شکاف بین تئوری ویرانیک در مارکسیسم شوروی است". (س ۳۰)

نه فقط خلیج غیرقابل پل زدن بین مارکسیسم و کمونیسم روسی امروزین تقصیر "کمبودهای تئوریک" لنین انداخته میشود، بلکه وی مصنف یگانه سه‌جمله اصلا استالینی، تئوری "سوسیالیسم در یک کشور" و قلندار میشود. پرفسور مارکوزه حتی بخود زحمت بهاگتن رسانیده که این آنچه‌یزی است که خودش دارد انجام میدهد. او صرفا یک یا دو اظهاریه سفرداشده بوجهی که گویا مرکز مورد سوال واقع نشده بودند، و اینکه استالین بر روی آن بنا کرد و نقل-قول میکند. حتی یک رجوع هم به نوشته‌های چندین جلدی لنین ترتسکی در قیقا در مورد همان نکته که برسوش آنقدر بین استالینیسم و ترتسکیسم برای تعیین مفهوم لنینیسم خونریخته شد، وجود ندارد.

نقل قولهای خارج از ستر از جلد ۱ "منتخب آثار" لنین جهت "اثبات" اینکه لنین خواستار ممنوعی کردن بدون آزادی * بوده استفاده شده است. هیچ چیز در مورد کلماتی که لنین ابداع کرد تا "بیزاری مفرط"ش از کمون لایز "Communitas" (در وهنهای کمونیستی Communist ties) را توصیف کند نمیگوید. معجزا این در همان جلد ۱ عمیق است (ص ۳۴۶). همانطور که لنین در آنجا هشدار داده "تاریخ بطرز غیرمستقیمی حرکت میکند. . . . (دولت شوروی) مسیری را انتخاب کرده که به یک دولت بورژوازی معمولی منتهی خواهد شد."

۳- در حالیکه هیچیک از انتقادات شدید^{لنینی} به "شور ریاست کردن" * کمونیستها که حال در قدرت بودند در "مارکسیسم شوروی" پرفسور مارکوزه پدیدار نمیگردد، استالین نسبتا مظهر بیرون می‌آید. حتی حکومتش هم تقریبا توجیه میشود: "اوج ترور استالینیستی با تثبیت رژیم عینلومقارن بود." (س ۷۰)

* "redefining"

* "passion for busting"

این بنظر این نویسنده يك اشتباه است . اوج تور استالین در دوره اولین برنامه ۵ ساله بود که با اخراج اینرسیمن جیب و تبعید لئون ترنکای شروع و با اشتراکی کردن اجباری ، برتراری اردوهای کار اجباری ، خانه خرابی ملیونها موجود انسانی که آنها هم بنوبه خود هزاران راس دام را کشتار کرده و چنان ویرانی ای در روستا و شرایط قحطی بالقوی بوجود آوردند که کل رژیم تقریباً فروپاشید ، خانه یافت . در عین حال سیاستهای بین المللی استالین برای توقف فاشیسمی که در راه بود سریع کاری نکرد . بهرحال ناآنجا که دوره استالین يك دوره حکومت مداوم ترور بود ، آدم در حقیقت میتواند تقریباً هوسالی را بعنوان " اوج ترور " معین کند .

پیدا است که پرفسور مارکوزه ترجیح میدهد دوران ۲۹ - ۱۹۳۶ را جایگزین ۳۳ - ۱۹۳۴ کند . ولی در چنین صورتی ، نقد ذاتی " صی باهست و در دوروی معاهده هیتلر - استالین بعنوان يك چیز ذاتی در " نه خارج از " روسیه قرار گیرد . ولی وقتی اجبار شده در " اثبات " تزه طارحه در مقدمه (جلدی شده در چاپ ۱۹۶۱) باشد ، محالی برای نقد نیست ، " از نظریه اولیه مارکسی پرولتاریا بمثابة حقیقت عینی جامعه سرمایه داری تا مفهوم شیرویی ای مارکسیستی از پارتینوست (پارتیزان بودن) (?) / patriasanship) تداومی تشویک وجود دارد " . (ص ۹)

حزب و حزب

ترجمه بی بندوبار واژه پارتینوست ، حزبیسم ، بعنوان " پارتیزان بودن " نظریه محض حساس مفهوم استالینیستی حزب ، حزب که ادعا میشود همان مفهوم مارکس از پرولتاریا بمثابة کورکن جامعه سرمایه داری می باشد ، غیر قابل بخشش است . مفهوم مارکس از يك حزب پرولتری ، تا بعد از حدی که او چنین مفهومی را انکشاف داد (و پرفسور مارکوزه بدان اذعان دارد) ، حزب بمثابة خود سازماندهی پرولتاریا بود . پرولتاریا آن نیروی تاریخی ای بود که " اتحاد " یهای از انسانهای آزاد برقرار میسازد . پرفسور مارکوزه تحت این شرایط چگونه میتواند با تردستی استالینیستی ای که خود سرانه غول تک ساختی خود

و اینجای "خود سازماندهی پرولتاریا" میبینانند، هم پیمان شود؟ همه اینها
 این عاقبت غیر قابل کویز شدی است که بیخاطر پرهیز از روبرو شدن با واقعیت
 مرحله جدید سرمایه‌داری جهانی - سرمایه‌داری دولتی - که خود را برای
 اولین بار در مرحله تاریخی در ضد انقلاب استالینیستی روسیه متجدد ساخت
 همه - مارکس، لنین، پرولتاریا، بالا تراز همه پرولتاریا - را مقصود انستد.
 جای تعجب نیست که بعد از "تفکر ذاتی" بنظر کیف "ست و سوری
 تاریخی"، چنانچه از یک عبارت هنگلی استفاده کرده باشیم، "دولت‌های
 انفجاری عقلانیت جدید ناپدید شد". خواننده چاپ جدید و نیز چاپ قدیم
 می‌بایست به آخرین پاراگراف بسنده کند "بنظر می‌رسد که فشار ایدئولوژیک
 در همان جهت فشار تکنیکی - اقتصادی، یعنی سمت تخفیف خفقان متقابل
 است... این نیروها با اینکه شاکل‌نکرته و تشاکل‌نیافته‌اند بکن است تا
 حد زیادی مسیر پیش‌آمد های شوروی را تعیین کنند".
 حقیقتا که کوه زحمت کشیده و... زائیده است.

دیالکتیک انتعطالی پدید

اگرچه پرفسور مارکوزه ازمان کرده که "تفاوت بین اولین سالهای انقلاب
 بلشویکی و دولت کاملاً انکشاف یافته استالینیستی بدیهی است" (ص ۷۰)،
 او از ازمان باینکه استالینسم نه تنها "تداوم" مارکسیسم - لنینیسم نیست
 بلکه برعکس از آن است، خود داری می‌ورزد. در واقع او گفته بریدن را در
 کویه گذاشته و توضیح میدهد "اما اگر قانون دیالکتیکی تبدیل کیمت به کیفیت
 مرکز قابل انطباق باشد، این گذار از لنینیسم (بعد از انقلاب اکتبر) به
 استالینسم می‌باشد". (ص ۷۱)

واضح است که پرفسور مارکوزه تحت تاثیر بسیار زیاد عقلانی شدن غیر-
 عقلانی "در درون" یک سیستم معین و قرار گرفته است. در اینجا هیچ چیز
 جادوشینی کمتر از مساوی کردن ضد انقلاب با انقلاب انجام نمیدهد!
 حال هیچ چیز نمیتواند او را متوقف کند. او تنها فصلی ("دیالکتیک و
 تحولات") که هنوز با برخی برداشتهای زلال هنگلی - مارکسی میدرخشد را
 با این اظهار تحمیرانه با تمام می‌رساند "تجدید نظر شوروی ای مارکسیستی،

آرند کس^{۱۰} است . از آنجا که مارکسیستهای شوروی بر آنند که جامعه شوروی یک جامعه سوسیالیستی است ، آنها دانش آنها را با خصایای دیالکتیکی متناسب منصوب میکنند . آنچه مورد مشاجره است آنقدرها بر سر تجدید نظر در دیالکتیک نیست که بر مواد عای سوسیالیسم در یک جامعه غیر سوسیالیستی است . (ص ۱۵۱)

بیک کلام تمام آنچه که غلط است ، فاکتها میباشند ! پرئوسور مارکوزه اتلا میتوانست آنچه مثل متد فرض چیزیکه باید ثابت شود نامید را بخاطر بیاهور . آن کله ، "بربرانه" بود . متد ، با گذشت زمان عوض نشده است . هنوز بیروانه است .

اخیرا زان پل سا رتر (" نقد شعور دیالکتیکی ") آنچه که مدتهاست خصیصه اکثر سوسیالیسم است را دوباره نشان داد و آن اینکه نه فقط در جنگ و عشق ، بلکه در موردی که از دیالکتیک استفاده میشود نیز همه چیز روست . اما حتی آدمی چون سارتر هم میبایست خودش را از روسیه دور برگرد و جنبشهای که انقلاب مدارستان را کرد جدا نموده و برای جنگه کان آزادی مدارستانی بخاطر بریدن از قید تمام شستشوههای مغزی درود بفرستند . مارکوزه چنین نکرد . برداشت او از عقب افتادگی پرولتاریا آنقدر ابرکانهیک است که در جایی هم که ادعان میکند حاکمین روسیه دیالکتیک بمفهوم کلاسیک آزاد کردن " عامل زیشعور " را " متوقف کرده اند ، نتیجه میکند که آنهاکه زبر فرمانند^{۱۱} نه فقط به اطاعت از فرمانروایان بلکه همچنین بهمازتولید در خود اطاعتشان تمایل دارند . (ص ۱۹۱)

شمان " زبر فرمان "

ظهور این بد کوی از تودهها تقریبا یک دهه بعد از اختصاب کارگران اردوی کار اجباری در کوتا^{۱۲} در درون خود روسیه که در تعاقب غلبان آلمان - شرقی در ۱۷ ژوئن ۱۹۵۳ علیه فرمانروایی امپریالیستی روسیه در آنجا بود ، ده سال بعد از این بود که انقلاب ۱۹۵۷ مدارستان اینرا به معرض دید تمام جهان ، حتی " آموخته کان " گذاشت که شهادت ، بردباری و هومانیسیسم

^{۱۰} subjective factor ^{۱۱} ruled
^{۱۲} Vorluta

"زیرفرمان" می‌تواند از تئوری نه تنها شستشوی مغزی روسیه بلکه تانکهای فولادی روسیه با موفقیت عبور کند!
 کرچه برج عاج نشینان از فعالیتهای خود انگیخته نوده‌ها تا شیر نمید بزنند
 و شان "زیرفرمان" همگان را جاب پیوستن به مبارزه مرگ و زندگیشان بسرای
 آزادی میکند.

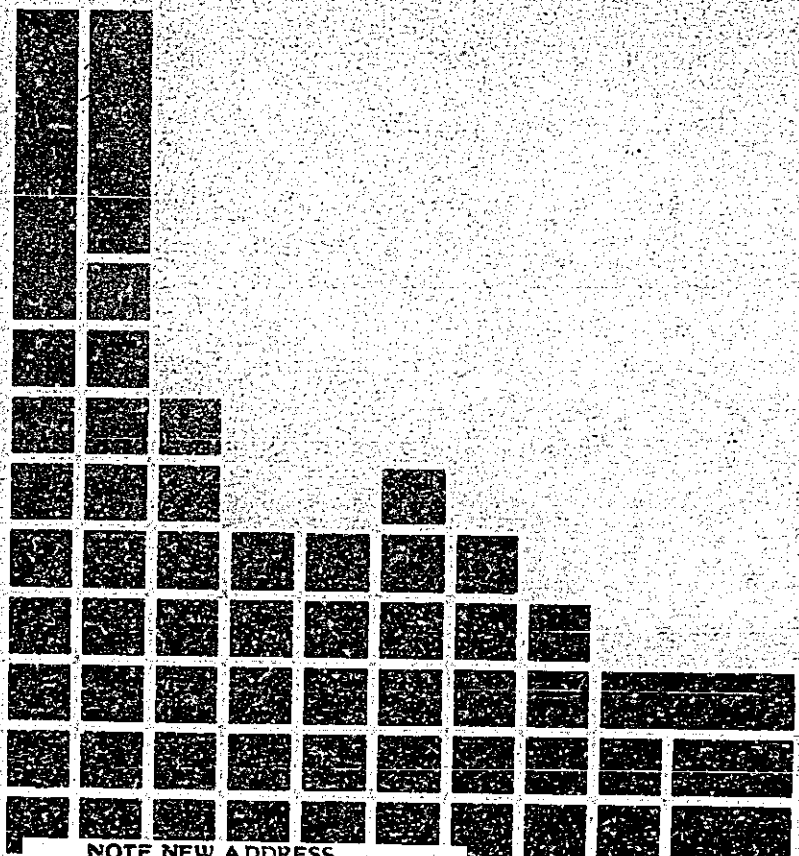
را با دونا یفسا کایا - روشن ۱۹۶۱

زیرنویسها

۱- پرنسور مارکوزه در مورد "مانریالیسم و امپریزگریتیسیم" لندن که
 چراغ سبز را برای مانریالیسم مبتدل روشن کرد و امروز بدون اشاره به بریدن
 لندن از گذشته فلسفی خودش که از "یادداشتهای فلسفی" صحتی بعدیش
 نشأت میگرفت، بعنوان "آن" کتاب فلسفی مورد استفاده قرار میگیرد.
 معنی این اثر بنیادین به زبانهای روسی، آلمانی، فرانسوی، ایتالیایی،
 وانگلیسی تلفیص شده آن به ضمیمه کتاب مارکسیسم و آزادی من، موجود است.
 فوقاً دیدیم که پرنسور مارکوزه از جدال نرتسکی - استالین هم برسر "سوسیالیسم
 در یک کشور" قیاس کرد. یک کلام دیگر هم باید در انتخاب منابع دوران جنگ و
 مابعد جنگ پرنسور مارکوزه گفته شود. او به "منازعات عمومی جالب که منصوصاً
 کتراز تحلیلهای از مقامدکننده هستند اشاره‌ای میکند. ولی در حالیکه او
 میتواند حتی به نقض تمام تعالیم قبلی قانون مارکسیستی ارزش، باحاطه
 ۱۹۵۵ به مقالات عومانیتی مارکس یک اشاره هم نکند، جابرای متاخره کم-
 اهمیت تر زانی پیدا میکند.

۲- در اینجا نیز در بیان یک بی بندوباری وجود دارد. این حقیقت -
 دارد که بعد از استحاله کمیت به کیفیت، تحلیل "بداور بالعکس" ادامه
 می‌یابد. ولی درواژگان اکیدا همگی، کیفیت مرتفع شده، کمیت، اما کمیت
 مرتفع شده، معیار است. حال آیا استالین را می‌باید بعنوان "معیار"
 جامعه "نوبن" بحساب آورد؟

(ترجمه از جزوه انگلیسی "مقالات حساب را با دونا یفسا کایا در مورد عقاید"
 انتشارات نیوز اند لتری، ۱۹۷۱. تاریخ ترجمه: ۱ آوریل ۱۹۸۲)



NOTE NEW ADDRESS
E & A
P.O. BOX 87480
CHICAGO, ILLINOIS
60680 0480
U.S.A.

انجمن آزادی
8279
E & A
P.O. BOX 07101
Detroit, Mich. 48207, USA